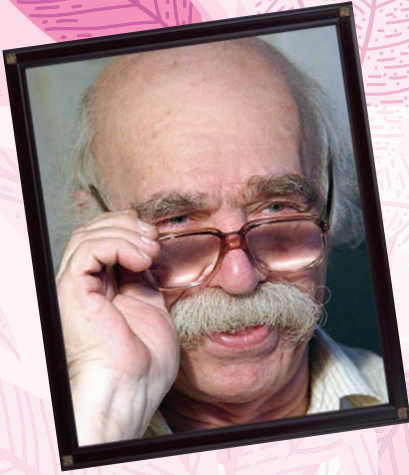
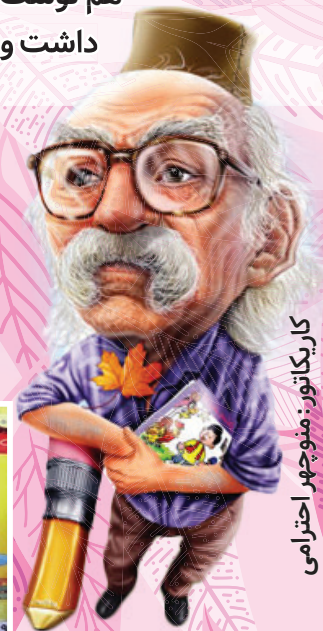


## دوست همه‌ی بچه‌ها



«توی ده شلمرود/ حسنی تک و تنها بود/ حسنی نگو، بلا بگو/ تنبل تنبلا بگو/ موی بلند، روی سیاه/ ناخن دراز، واه واه واه». کی این شعر را شنیده؟ نه، نه باید بپرسم کی این شعر را شنیده؟ مامان و باباها وقتی آن قدر کوچک بودند که کسی مامان و بابا صدای شان نمی‌کرد، قصه‌های «حسنی» را می‌خواندند.

بعضی از شما بچه‌ها هم امروز توی کتابخانه‌تان، کتاب‌های «حسنی» را دارید. چه کسی این شعرهای زیبا را نوشته‌است؟ یک دوست قدیمی به اسم آقای «منوچهر احترامی» که امروز می‌خواهیم بیشتر بشناسیمش. آقای احترامی وقتی هشت‌ساله بود، کتاب شعر «سعدی»، شاعر بزرگ را هدیه گرفت. وقتی کتاب را خواند، خیلی از آن خوشش آمد و با تقلید از سعدی یک شعر نوشت. فکر کرد چه کار جالبی! بعد دیگر مداد و کاغذ را کنار نگذاشت و تا سال‌ها بعد هم شعر نوشت و داستان نوشت. وقتی نوجوان شده بود، یکی از شعرهایش را برای مجله‌ی «توفیق» فرستاد. آن وقت‌ها آقای احترامی برای کمک به خانواده‌اش، در مغازه‌ی آهنگری کار می‌کرد. مسئولان مجله از کارش خوش‌شان آمد و دعوتش کردند که همکارشان بشود. این طوری شد که آقای احترامی، کم‌کم شد عمومونوچهر ما و شعرهایش به گوش همه‌ی بچه‌ها رسید. البته آقای احترامی به مجلات دیگر هم دعوت شد و برای بزرگ‌ترها هم نوشت اما همان طور که خودش می‌گفت نوشتن برای بچه‌ها را خیلی دوست داشت و هیچ وقت نوشتن برای بچه‌ها را کنار نگذاشت. یادش گرامی.



کاریکاتور: منوچهر احترامی